

تاریخ دریافت: ۹۸/۰۴/۱۸

تاریخ پذیرش: ۹۸/۰۵/۱۶

وند «لاه» در اعلام جغرافیایی حوزه کاسپین

(به همراه ملاحظات در بازشناسی جاینام‌ها و قوم‌نام‌های این گستره)

گازنیک آساطوریان*

با یاد و خاطره دوستان ایرانی از دست‌رفته‌ام:
دکتر جهان‌شاه درخشانی، دکتر لینا ملکیان و دکتر ماریا آیوازیان

چکیده

یکی از ویژگی‌های بارز اعلام جغرافیایی حوزه کاسپین، به‌ویژه گیلان و مازندران، و فور جاینام‌ها و آبنام‌هایی است که با وند لاه ساخته شده‌اند، مانند لاهیجان، لاکان (ظاهراً از لاهکان)، لاهرود و غیره. تاکنون جزء لاه را در این جاینام‌ها، بر پایه پیشنهاد استاد ولادیمیر مینورسکی از لاه به معنی «بریشم نامرغوب» مشتق دانسته‌اند که بنابر دلایل متعدّد درست نمی‌نماید. نگارنده این مقاله، معتقد است که وند لاه به احتمال بسیار از نام یک قوم اخذ شده است و تمامی اعلام جغرافیایی ساخته‌شده با این وند یا واژه، به گروه قوم‌جاینام‌ها تعلق دارند. در این راستا برخی مسائل روش‌شناختی وابسته به جاینام‌های مشتق شده از نام اقوام و نژادها نیز مورد بحث و بررسی قرار گرفته است.

کلیدواژه‌ها: جاینام، قوم‌نام، جاینام‌شناسی، روش‌شناسی، اقوام باستانی حاشیه کاسپین.

مقدمه

یکی از موارد جالب توجه در نظام نام‌های جغرافیایی حوزه دریای کاسپین و مناطق وابسته به این منطقه، وفور جاینام‌های ساخته شده با جزء **لاه** است. مشهورترین این جاینام‌ها، **لاهیجان** است که در حاشیه جنوبی کاسپین و در شمال کوه **دلفک** واقع شده است. این شهر که پس از رشت، دومین شهر استان گیلان است، در ناحیه‌ای قرار گرفته که در تداول عام، **بیه پیش** یعنی این طرف آب (سفیدرود) نامیده می‌شود (در دوره ایلخانان، **بیه پیش** - **پیش گیلان** و **بیه پس**؛ یعنی آن طرف آب، **پس گیلان** نامیده می‌شد). دو لاهیجان دیگر نیز داریم که یکی در جنوب دریاچه ارومیه و دیگری در بخش خسروشهر شهرستان تبریز در حوالی روستای ایلخچی قرار دارد. علاوه بر این، سه گونه دیگر همین جاینام، یعنی **لاهیج** (*Lāhīj*) در غرب شاخی در جمهوری آذربایجان، **لاهیجی** (*Lāhījī*) در بخش زرکان استان فارس و **لاجان** (*Lājān*) در شهرستان پیرانشهر استان آذربایجان غربی ثبت شده است.

تشخیص و ضبط جاینام‌های ساخته شده با جزء **لاه** مستلزم دقت بسیار است. زیرا بسیاری از این جاینام‌ها، به‌ویژه آنهایی که جزء **لا** در اول واژه قرار دارد، ممکن است هیچ ارتباطی با **لاه** نداشته باشند - به عنوان مثال، **لار** و **لاریجان**، علیرغم گفته استاد ولادیمیر مینورسکی (نک: Bosworth/Minorsky, 1986: 604) ربطی به **لاه** ندارند. جزء آغازین **لا** (*lā*) در اغلب نام‌های جغرافیایی حوزه کاسپین از بن‌واژه‌های گوناگون ایرانی باستان از جمله: **dāta-*، **dāra-*، **nāwaka-* می‌آید.^۱

جاینام‌های ساخته شده با وند «لاه»

در مطالعات جاینام‌شناسی، یافتن پارادایم‌ها به روشن‌تر شدن بحث و نزدیک شدن به وجه اشتقاق صحیح کمک شایان توجهی می‌کند. به همین سبب، در اینجا جاینام‌هایی را که با جزء **لاه** (*lāh*) ساخته شده‌اند مورد بحث و بررسی قرار خواهیم داد:

● **لاکان** (*Lākān*): روستایی از توابع بخش مرکزی شهرستان رشت در دهستانی به همین نام. این جاینام به احتمال بسیار از ***لاهان** (**Lāh(a)kān*) می‌آید. پسوند آن نیز در این

۱ نگارنده بر آن است که در آینده نزدیک، در مقاله‌ای مفصل تمامی اعلام جغرافیایی حاشیه جنوبی دریای کاسپین را که با **لار** (*lār*)، **لات** (*lāt*)، **لاک** (*lāk*) و **لای** (*lāy*) شروع می‌شوند، مورد تدقیق و بررسی قرار دهد.

جاینام و نام‌های جغرافیایی **لاهیجان**، **لاجان**، **لاقان**، پسوند مکان و از عناصر بسیار رایج جاینام‌ساز^۱ در ایران است (قس: ارسباران).

● **لاکسار** (*Lāksār*): روستایی از توابع بخش مرکزی شهرستان فومن. این جاینام از ***لاهکسار** (**Lāh(a)ksār*) آمده است و **سار** (*-sār*) نیز در آن پسوند سمت‌نما یا جهت‌نماست - (مانند خوانسار به معنی «رو به آفتاب، آفتابی»، درباره این جاینام، نک: (Абаев, 1969).

● **لاقان** (*Lāqān*): در دهستان جیرده شهرستان شفت در استان گیلان. این جاینام هم از ***لاهان** (**Lāh(a)kān*) مشتق شده است و در واقع با **لاکان** و **لاجان** که در بالا به آنها اشاره شد یکی است. هر سه این جاینام‌ها از ***لاهان** (**Lāh(a)kān*) مشتق شده‌اند ولی با تحولات آوایی متفاوت و تحت تأثیر سنت تعریب که گاه به‌طور طبیعی و گاه به‌صورت مصنوعی روی داده است. گونه اصیل این جاینام، **لاکان** است و **لاقان** و **لاجان**، دو دوره اولیه و متأخر تحول آوایی *-k-* میانی را در نظام نوشتاری عربی-فارسی منعکس می‌کنند. **لاقان** از **Lā(h)kān* با *-k-* بی‌صدا مشتق شده که این *-k-* در نظام نوشتاری مذکور با /ق/ منعکس شده است و **لاجان** از **Lā(h)gān* با *-k-* صدادار یعنی *-g-* آمده که با /ج/ عربی ثبت و ضبط شده است، مشابه همین تحول آوایی را در جاینام **لاهیجان** نیز مشاهده می‌کنیم (نک: ادامه مقاله).

● **لاهو** (*Lāhū*): روستایی در بخش کلاردشت شهرستان چالوس. این جاینام بدون تردید از ***لاه‌آب** (**Lāh-āb*) مشتق شده که احتمالاً نام رود یا جویباری در نزدیکی این روستا بوده است. به‌طور کلی *-ū* در اغلب اعلام جغرافیایی چه در ناحیه کاسپین و چه در مناطق دیگر ایران، مخفف واژه آب است.

● **لاهرود** (*Lāhrūd*): نام رودی است در ۱۶ کیلومتری مشکین‌شهر در استان اردبیل. ساخت این واژه واضح و شفاف است و نیازی به توضیح ندارد.

● **لاویج** (*Lāvīj*): روستایی از توابع شهرستان نور در استان مازندران. این جاینام از ***لاه‌ویج** (**Lāh-vej*) به معنی «زمین و اراضی لاه‌ها یا زمین لاهی» گرفته شده است. جزء

دوم این نام یعنی **ویج** (*vēj*) باید بازتاب بن‌واژه ایرانی باستان **uaijā* به معنی «سرزمین، مرز و بوم» باشد که از ریشه **uaiǵ* به معنی «گستره» آمده است^۱ (نک: Benveniste, 1934: 266-268) و در اوستا در اصطلاح *airiianam vaējō* به معنی «همه آریاییان» و در متون مملوی در *Ērān-vēž* یعنی «ایران‌زمین» دیده می‌شود.

● **لاهیجان / لاهیج** (*Lāhījān/Lāhīj*): نام چند شهر و روستا در استان‌های گیلان، آذربایجان غربی و شرقی، و ناحیه جنوب قفقاز (نک: ابتدای مقاله). **لاهیجان** شکل پسوندی **لاهیج** است، در ترکیب با پسوند *-ān* که در بالا (ذیل **لاکن**) به آن اشاره شد. معنی این پسوند «اطراف و دور و بر» است؛ مانند **ارسباران** که به معنی اطراف و دور و بر سواحل رودخانه ارس (**ارسبار**) است؛ مترادف این **وند**، **آت** (*-āt*)، نشانه جمع عربی است که در جاینام‌های ایران بسیار دیده می‌شود، مانند: **هرزندات** (به معنی هرزند و اطراف آن)، **شمیرانات** (شمیران و دور و بر آن)، **فومنات** و غیره. **لاهیج** نیز گونه دیگری از **لاویج** است که در مدخل پیشین درباره آن صحبت شد؛ البته می‌توان این نام را از **lāh-ēč* با پسوند *-ēč* (**aiča*) نیز مشتق دانست که در برخی جاینام‌ها به چشم می‌خورد و بنابر گفته والتر هینتس (Hinz, 1974: 258-260)، مترادف *-ēn* (**aina*) است، همان‌طور که در جاینام قزوین دیده می‌شود- از *kasp-ēn* به معنی «کاسپی، متعلق به کاسپ‌ها». از این دیدگاه می‌شد که ما نیز لاهیج را «لاهی، متعلق به لاه‌ها» معنا کنیم؛ ولی وجود جاینام **لاویج** ما را به **lāh-vēj* رهنمون می‌شود که با حذف *-v* میانی مبدل به **لاهیج** شده است. در واقع این نام‌واژه، دو مسیر تحوّل آوایی را طی کرده است: (۱) **Lāh-vēj* < **لاویج** - با حذف *-h*؛ (۲) **Lāh-vēj* < **لاهیج** - با حذف *-v*. علاوه بر این، در *حدودالعالم* که نخستین متن جغرافیایی به زبان فارسی است نام **لاهیجان** به صورت **لافجان** نیز ثبت شده است (نک: Minorsky, 1982: 388) که بدون تردید باید حاصل تحوّل آوایی **Lāvējān* (**لاویجان**) با ابدال *-v* به *-f* باشد که بسیار رایج است. گونه‌های **لیزان** (*Layzān*) در بلاذری (قرن

۱ البته معنای نخست این ریشه، «تکان دادن» است که بعداً طی یک سیر تکاملی، در برخی موارد معنی «گستره، همه و سرزمین» را به خود گرفته است. به عنوان مثال، واژه *wēhm* در متون فارسی میانه و پارسی ترفان به معنی «همه و گسترده» و در *wēhmūh* که به معنی «همه و گستره» است، از ایرانی باستان **uaiǵ-ma* مشتق شده‌اند.

۳ قمری / ۹ میلادی) و لایجان (*Lāyḡān*) در نوشته‌های مورّخین عرب قرن ۴ قمری / ۱۰ میلادی (ابن‌فقیه، مسعودی و ...) (نک: Minorsky, 1982: 409) و همچنین لایزان (*Lāyzān*) در مسعودی (ibid.) نمایانگر اشکال مختلف آوایی این کلمه هستند: با تخفیف /آ/ کشیده -ā- در هجای نخست (در لیزان)، ابدال -h- به -y- در لایجان، و تحوّل گویشی -j- به -z- در لیزان/لایزان.

همچنین، مینورسکی (Bosworth/Minorsky, 1986: 604) هجای آخر را در لاهیج از -īč- می‌پندارد که صحیح نیست؛ زیرا حتی بدون در نظر گرفتن مطالب بالا، ضبط گونه‌های مختلف این جاینام در متون ارمنی (به عنوان مثال: *Leḡan* و *Atahej-k*) به‌صراحت نمایانگر یاء مجهول در این کلیات است.

سابقه تکوینی واژه «لاه» و معنی آن

تا اینجای بحث روشن شد که جزء آغازین تمامی جاینام‌های مورد مطالعه بدون تردید لاه (*lāh*) است؛ چه با وجود -h- و چه با حذف آن. حال پردازیم به معنی این واژه و سابقه تکوینی آن:

لاه و گونه دیگر آن یعنی لاس، در زبان فارسی به ابریشم نامرغوب اطلاق می‌شود. در گیلکی نیز لاس (*lās*) به همین معنی است. به نظر استاد مینورسکی (ibid.) لاهیج برگرفته از اسم مکانی به نام لاد/لاذ است که گویا در آنجا تولید ابریشم رواج داشته است، یا به عبارت دیگر این کلمه منسوب به آنجاست؛ درست مانند کاشی که منسوب به کاشان است یا بخاری که منسوب به بخارا است؛ یعنی در ابتدا لاد به لاه بدل شده و سپس از واژه لاه اسم منسوب لاهی یا لاهیج ساخته شده است. البته ابدال -d- به -h- کاملاً طبیعی است ولی مشکلی که در اینجا وجود دارد این است که همگون لاد، واژه لاس است و نه لاه یا لاذ؛ از طرفی، گونه اصیل این واژه همان لاس است که در متون پارسی مانوی نیز به شکل *lās* (ابریشم) ضبط شده است؛ در واقع گویا لاه به معنی «ابریشم» جنبه ثانوی دارد و همگون لاد/لاذ نیست. علاوه بر این، چگونه ممکن است از واژه «ابریشم» نه یک یا دو جاینام، بلکه دهها جاینام و رودنام، آن هم با فاصله بسیار دور از یکدیگر ساخته شده باشد؟! گذشته از آن، ابریشم نامرغوب چطور می‌تواند بر رودخانه اطلاق شود (نک: مدخل لاهرود در بالا)؟

بنابراین پیشنهاد مینورسکی دربارهٔ وجه اشتقاق جاینام‌های **لاهیج** و **لاهیجان** به هیچ روی پذیرفتنی نیست.

پراکندگی وسیع اسامی جغرافیایی ساخته شده با **لاه** به روشنی بیانگر آن است که این جاینام‌ها ماهیت قومی دارند یا به عبارت دیگر، از نام یک قوم کهن - احتمالاً قوم **لاه**- اقتباس شده‌اند. حدس ما این است که **لاه‌ها** قومی باستانی بوده‌اند که در سواحل جنوبی دریای کاسپین، آذربایجان و حتی اژان می‌زیسته یا به عبارت بهتر در این مناطق آمد و شد داشته‌اند. جاینام‌هایی از این دست را در علم زبان‌شناسی، قوم‌جاینام^۱ می‌نامند. این نوع جاینام‌ها زمانی به وجود می‌آیند که افرادی از یک قوم بیگانه در میان یک قوم دیگر که در سرزمین خود اکثریت را تشکیل می‌دهند سکنی می‌گزینند، مانند: **کردخیل** در مازندران یا **گرچی‌محله** در گیلان. هرگز ممکن نبود چنین نام‌هایی در مناطق کردنشین یا گرجستان پدید آیند. البته در اینجا سخن از میکروتیپوینی‌ها و عوارض جغرافیایی از قبیل کوه، رودخانه، دره و ... است، وگرنه نام کشورها و حوزه‌های جغرافیایی وسیع به طور معمول از نام قوم غالب اقتباس می‌شوند، مانند: ارمنستان، گرجستان، عربستان و غیره.

با استناد به این قانون قوم‌شناختی می‌توانیم بگوییم که **لاه‌ها** نیز در منطقهٔ مورد بحث ما بیگانه بوده و از سرزمین دیگری به اینجا مهاجرت کرده‌اند؛ زیرا در میان نام‌های بومیان باستانی کاسپین، مانند گیل‌ها، تپورها، کادوس‌ها و دیلمیان که در متون تاریخی ثبت شده و ضبط شده‌اند سخنی از قوم **لاه** در میان نیست^۲.

حال با توجه به اینکه در متون تاریخی و در سراسر ایران بزرگ هیچ‌گاه از قومی به نام **لاه** (*lāh*) سخنی به میان نیامده است با اطمینان می‌توان گفت که این قوم‌نام باید تغییر شکل یافته نام دیگری باشد. از طرفی احتمال اصلی بودن *-l*- آغازین در این قوم‌نام بسیار کم است و فقط ممکن است از واجی^۳ مانند *-d*-* به وجود آمده باشد. این تحول آوایی برای گسترهٔ گویشی جنوب دریای کاسپین پدیدهٔ عجیبی نیست و نباید ابدال *-d*-* < *-l*- را فقط مختص زبان‌های

1 ethnotoponym

۲ **امردها** یا **مردها** که نام آنها در جاینام **آمل** به یادگار مانده است و **دریوک**‌ها که نام خود را بر روی کوه **دلفک** به جا گذاشته‌اند ظاهراً از بومیان کرانهٔ کاسپین نبوده و مانند **لاه‌ها** از مناطق دیگر وارد این منطقه شده‌اند (دربارهٔ اتنوتوپونیم‌ها و به‌ویژه قوم **دریوک**، نک: Asatryan, 2018).

3 phoneme

شرقی ایرانی - در وهله اول بلخی- دانست. مثلاً لشت (*lašt*) در گیلکی به معنای «دشت» و یا **لخمه** (*laxma*) در تالشی به معنی «باتلاق، مرداب» صورت تحول یافته **دخمه** است (برای آگاهی بیشتر در این باره، نک: Asatrian/Hakobian, 2018: 299-302). اصولاً ابدال *-d-* به *-l-* را در حوزه زبانی کاسپین، باید در زیرلایه^۱ قومی این منطقه جستجو کرد؛ ظاهراً در زبان‌هایی که پیش از آریایی شدن مردم این منطقه رواج داشته‌اند، *-d-* به شکل *-ḏ-*، *-d-* یا به صورت کامی یعنی *-dʷ-* تلفظ می‌شده است^۲ که می‌توانسته به راحتی به *-l-* بگراید: فراوانی جاینام‌های با *-l-* آغازین، میانی و پایانی در این خطه - از *لم* و *لیلم* گرفته تا *دیلم* - که اغلب نیز فاقد ریشه‌شناسی قانع‌کننده‌اند، شایان توجه است؛ زیرا در زبان‌ها و گویش‌های منطقه - گیلکی، تبری و تالشی - *-l-* از جایگاه ویژه‌ای خارج از چارچوب نقش این واج در نظام آوایی زبان‌های ایرانی نو برخوردار نیست. بنابراین فراوانی *-l-* در جاینام‌های منطقه باید وابسته به پدیده دیگری باشد، یعنی در کنار *-l-* اصل، باید یک واج دیگر نیز به *-l-* بدل شده باشد؛ به عبارت دیگر، حداقل بخشی از این جاینام‌ها در دوران باستان با یک واج دیگر آغاز می‌شده‌اند که بعدها به *-l-* تبدیل شده است و این واج به احتمال زیاد *-d-* (با گونه‌های مختلف آن) بوده است.

بدین ترتیب می‌توان گفت جزء **لاه** در جاینام‌های منطقه مورد مطالعه، از ***داه** می‌آید و ظاهراً به *-dāha** که گونه صفتی یا اشتقاقی از *-daha** است و باید نام قومی باشد برمی‌گردد. حال باید دید که آیا در سرزمین ایران، قومی باستانی به نام ده یا داه که از بومیان کرانه کاسپین نبوده و بعداً به این منطقه راه یافته، وجود داشته است یا خیر؟

پاسخ این پرسش مثبت است. نام این قوم در سنگ‌نوشته **ضد دیوان** خشایارشا به شکل *Dahā-* (جمع از *-Daha*) و در اوستا به شکل *-Dānha-* (یعنی *-dāha**) و در متون یونانی به صورت *Dāai/Dāoi* و در لاتین به گونه *Dahae* (جمع به معنی ده‌ها) ضبط شده است. این مردم در اطراف مرو در حاشیه کویر قره‌قروم و در نواحی شرقی دریای

1 substrate

۲ از سیستم فونتیکی زبان‌های باستانی حاشیه کاسپین هیچ اطلاعی در دست نیست، اما می‌توان احتمال داد که در این زبان‌ها - یا حداقل یکی از آنها- چند *-d-* با کیفیت‌های مختلف بوده است: *-d-* معمولی، *-ḏ-* لرزان، *-dʷ-* کامی، *-d-* انفجاری و غیره که یکی از آنها به *-l-* بدل شده است.

کاسپین می‌زیسته‌اند ولی به گرگان (هیرکانیا) و احتمالاً نواحی غربی کاسپین نیز راه یافته و آن‌طور که از جاینام‌ها پیداست به آذربایجان و مناطق شمال رود ارس (آران) نیز رسیده‌اند. وابستگی نژادی ده‌ها/داه‌ها روشن نیست. برخی پژوهشگران آن‌ها را شاخه‌ای از اسکیت‌ها یعنی ایرانی‌تبار می‌دانند، حتی دانشمند فنلاندی آسکو پارپولا (Parpola, 2015: 100 ff.) نام این قوم را که در هندی ودایی به شکل *dāsá-* یعنی «عضو یک قبیله دشمن» یا «دیو» و «غلام» آمده است از هندواروپایی **dñs-ró-* به معنی «ماهر، عاقل، فهم» (idem, 102) می‌داند که بسیار دور از ذهن است.^۱

اصولاً ایرانی (اسکیتی) بودن ده‌ها محلّ بحث است و احتمال آنکه قوم مزبور از بومیان مناطق شرقی کاسپین بوده باشند بیشتر است؛ به‌ویژه اینکه *dāsa-* در سنت هند باستان، دشمن آریاییان شمرده می‌شده‌اند. مهاجرت ده‌ها به غرب به فلات ایران و به‌خصوص به کرانه کاسپین ظاهراً در نیمه دوم هزاره نخست پیش از میلاد رخ داده است (De Blois/ Vogelsang, 1993: 582).

نتیجه‌گیری و ملاحظات روش‌شناختی

در اینجا لازم است یک اصل مهم روش‌شناسی را به اجمال توضیح دهیم: باید توجه داشت که وقتی از مهاجرت اقوام در دوران باستان سخن به میان می‌آید، هیچگاه بدین معنی نیست که کل قوم مزبور سرزمین خود را ترک و به مکان دیگری کوچ می‌کرده‌اند؛ گاه موجی از مهاجرت در یک زمان و گاه به‌تدریج اتفاق می‌افتاد و این کوچ‌ها نیز ممکن بود مسیرهای مختلفی داشته باشد. اقوام مهاجر برای سکونت، بیشتر سواحل رودخانه‌ها و دامنه کوهستان‌ها را انتخاب می‌کردند و تا جای ممکن از زندگی در جنگل‌ها اجتناب می‌ورزیدند؛ چه امکان آماده‌سازی زمین برای زراعت و زدودن مسیر از درختان با توجه به امکانات آن دوران مقدور نبوده است. به‌همین دلایل، یافتن مکانی برای سکونت در کرانه جنوبی دریای کاسپین کار بسیار دشواری بوده است: اول اینکه تمامی این گستره - به تعبیری از آستارا تا استارباد- دارای پوشش انبوه جنگلی بوده به‌نحوی که تقریباً حرکت را در این ناحیه غیرممکن می‌ساخته است؛

۱ درباره ده‌ها، نک:

Bailey, 1959: 107 ff.; Szemerényi, 1980: 43, fn. 123; Вайнберг, 1999: 260 ff.; De Blois/ Vogelsang, 1993: 581-582; Schmitt, 2014: 161-162; Parpola, 2015: 100 ff.

ثانیاً: بومیان جنگجو سد راه نفوذ اقوام بیگانه به سرزمین خود می شده‌اند. بنابراین علیرغم تلاش اقوام مهاجر، سکونت در سرزمین جدید هیچگاه بدون جنگ و خونریزی و نبردهای طولانی میسر نبوده است. درست به همین سبب، پس از استقرار گروه قومی جدید در میان اقوام بومی، ناحیه یا منطقه تسخیر شده فوراً به نام قوم یا قبیله مهاجر نامیده می شد؛ اتنوتوپونیم‌های باستانی به این شکل به وجود آمده‌اند.

در باره قوم‌نام‌های کاسپین و مناطق اطراف آن، اشاره به چند نکته ضروری است: نخست اینکه ما نمی‌دانیم که این قوم‌نام‌ها را خود این اقوام بر روی خویش نهاده‌اند و یا صفاتی است که از سوی همسایگان بر آنان اطلاق شده است و اتفاقاً در اغلب موارد هم منفی است؛ مثلاً درباره مردها یا مردها که بیشتر نیز در حوزه کاسپین سخن از آنان به میان آمده است، هنوز مشخص نیست که *-mard(a)* خودنام^۱ است یا دیگرنام^۲ و یا اینکه معلوم نیست که این قوم ریشه ایرانی داشته‌اند یا به نژاد دیگری متعلق بوده‌اند؟ و سرانجام اینکه معنی این نام نیز مشخص نیست؛ اولاً قوم‌نام‌ها به دشواری تن به ریشه‌یابی می‌دهند و در اغلب موارد نیز وجه اشتقاق‌های پیشنهادی جنبه نظری دارند. ثانیاً در زمان به وجود آمدن این قوم‌نام‌ها هویت‌های قومی شکل گرفته کامل به ندرت وجود داشته و بیشتر این نام‌ها جنبه قبیله‌ای یا عشیره‌ای^۳ داشته‌اند. حتی اگر نام یک گروه قومی را به نحو نسبتاً قانع‌کننده‌ای به یک بن‌واژه ایرانی برسانیم باز نمی‌توان با اطمینان گفت که این قوم‌نام بر یک گروه قومی ایرانی اطلاق می‌شده است زیرا همواره این احتمال وجود دارد که این قوم‌نام در جامعه ایرانی‌زبان به وجود آمده باشد و در ضمن، تنها، صفتی باشد که ویژگی یا ویژگی‌هایی را به گروهی از مردم نسبت می‌داده است که ممکن است اصلاً ایرانی‌الاصل نبوده‌اند.

به عنوان مثال، درباره واژه *امرد (-amard)* باید گفت که ما در واقع با یک نام چتری^۴ (*umbrella name*) سر و کار داریم که به همه گروه‌های دشمن یا مهاجر اطلاق می‌شده و احتمالاً به معنی «غارتگر، ویرانگر، آدمکش و غیره» بوده است، و در صورتی که این نام با واژه اوستایی *marəδā-* به معنی «طاعون» (تحت‌اللفظی: کشنده) ارتباطی داشته باشد

1 *endoethnonym*

2 *exoethnonym*

3 *tribal confederation*

4 *umbrella name*

(آساطوریان، ۱۳۹۷: ۷۴) این حدس تا حدی قوت می‌گیرد. جالب اینجاست که واژه طاعون به صورت صفت - اگر معنای اصلی واژه را کنار بگذاریم- برای نامیدن اقوام مهاجم و گروه‌های بیگانه که به سرزمین قوم دیگری تجاوز کرده‌اند بسیار مناسب است. مثلاً تاریخ‌نگاران ارمنی، سپاهیان تیمور لنگ را *žantaxt* یعنی «طاعون» نامیده‌اند. بنابراین بعید نیست که واژه *(a)mard-* که در قوم‌نام *(A)márdoi* نهفته است از واژه اوستایی *marəδā-* به معنی «طاعون» مشتق شده باشد. مردها در قسمت‌های مختلفی از فلات ایران و آسیای مرکزی از جمله در مرغاب می‌زیسته‌اند و آشکار است که مردمی همگون نبوده‌اند- دست‌کم بعید به نظر می‌رسد که مردهای گرگان با مردهای آسیای مرکزی دارای علائق نژادی بوده‌اند. بنابراین با احتیاط می‌توان پیشنهاد کرد که *(a)mard-* ظاهراً اصطلاحی بوده که در مناطق ایرانی‌زبان برای گروه‌های مهاجر و دشمن به کار می‌رفته است. بنابراین ده‌ها یا داه‌ها نیز می‌توانستند در شمار مردها واقع شوند هرچند نام آنها به طور مشخص بر روی امکان و عوارض طبیعی مانند رودخانه‌ها بر جای مانده است. اگر تحلیل و حدس‌های بالا صحیح باشد باید گفت مسیر مهاجرت و جایجایی جغرافیایی ده‌ها/ داه‌ها نیازمند بازنگری بنیادین است.

کتابنامه

آساطوریان، گارنیک (۱۳۹۷)، *کردها و خاستگاه آنها: روش‌شناسی مطالعات کردی*، ترجمهٔ صنعان صدیقی، تهران: فرهامه.

Абаев, В. И. (1969), "Персидский топоним Xūnsār", *Топонимика Востока*, Москва: 125-128.

Асатрян, Г. (2018), "О древнем народе Δρίβυκες и этнотопонимах", *Causaso-Caspica: Труды Института Востоковедения РАНУ*, том II-III: 285-292.

Вайнберг, Б. И. (1999), *Этнография Турана в древности - VII в. до н.э. - VIII в. н.э.*, Москва.

Asatrian, G. / Hakobian, G. (2018), "On the *-d- > -l- and *-š- > -l- in Western New Iranian", *Iran and the Caucasus*, vol. 22.3: 297-307.

Bailey, W. (1959), "Iranian Arya- and Daha-", *TPS*: 71-115.

Benveniste, E. (1934), L'Ērān-vēž et l'origine légendaire des Iraniens, *BSOS*, vol. 7/2: 265-274.

Bosworth, C. E. / Minorsky, V. (1986), "Lāhidjān", *Encyclopaedia of Islam* (ed. C. E., Bosworth, et al.), vol. V: 602-604.

- De Blois, F./ Vogelsang, W. (1993), "Dahae", *Encyclopaedia Iranica* (ed., E. Yarshater), vol. VI: 581-582.
- Hinz, W. (1974), [Review of:] "M. Mayrhofer, *Onomastica Persepolitana*", *Beitarge zur Namenforschung*, Bd-9/1: 257-261.
- Minorsky, V. (1982) (ed.), *Ḥudūd al- ʿĀlam (The Regions of the World)*, Cambridge.
- Parpola, A. (2015), *The Roots of Hinduism. The Early Aryans and the Indus Civilization*, Oxford.
- Schmitt, R. (2014), *Worterbuch der altpersischen Konigsinschriften*, Wiesbaden.
- Szemerényi, O. (1980), *Four Old Iranian Ethnic Names: Scythain, Skudra, Sogdian, Saka*, Wien.

The Formant *lāh-* in the South Caspian Toponymy: Identifying Ethnotoponyms in the Area

Garnik Asatrian

Russian-Armenian (Slavonic) University, Yerevan

Abstract

One of the conspicuous characteristics of the toponomastical system of the South-Caspian-Aturpātākān region is the abundance of forms with the formant *lāh*, like *Lāhījān*, *Lākān* (probably, from **Lāh(a)kān*), *Lāh-rūd*, etc. V. Minorsky suggested, at least regarding *Lāhījān*, that this formant could be somehow connected with Pers. *lāh* "silk of lower quality", which is unlikely due to semantical reasons. The author of this paper attempts to interpret *lāh-* as a later reflex of an old ethnonym, qualifying by that are reliable cases of forms with that lexeme as ethnotoponyms. The article also contains some methodological issues concerning the formation of the ethnotoponyms and ethnic situation in the South Caspian of this region before iranization.

Keywords: *Iranian Toponyms, Iranian Ethnonyms, Methodology of the Study of Toponyms, Ancient Peoples of the South Caspian.*